

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



رونق تولید ملی با سیاست‌گذاری صحیح ارزی

قیمت‌گذاری بیش از حد یا کمتر از حد نرخ ارز: دو خطای راهبردی در عرصه اقتصاد

یونس سلمانی

مجید کریمی

۱۳۹۸

شناسنامه

عنوان: رونق تولید ملی با سیاست گذاری صحیح ارزی (قیمت گذاری بیش از حد یا کمتر از حد نرخ
ارز: دو خطای راهبردی در عرصه اقتصاد)

پدیدآورندگان: یونس سلمانی، مجید کریمی (پژوهشگران حلقه اقتصاد تحریم مرکز رشد دانشگاه

امام صادق علیه السلام)

چاپ: اول، بهار ۱۳۹۸

تیراژ: ۲۰ نسخه - داخلی

تهران، بزرگراه شهید چمران، پل مدیریت، دانشگاه امام صادق علیه السلام، مرکز رشد

info@rushd.ir

فهرست مطالب

مقدمه	۷
افزایش نرخ ارز به عنوان یک سیاست مؤثر؟!	۹
▪ آیا با افزایش تورم باید نرخ ارز افزایش یابد؟ و آیا این افزایش نرخ ارز متضمن رشد صادرات است؟	۱۱
▪ آیا پایین بودن نرخ ارز باعث سلطه واردات و تضعیف اقتصاد داخلی می شود؟	۱۵
▪ آیا دولت ها با پایین نگه داشتن نرخ ارز در پی بالا نگه داشتن ارزش پولی و کنترل تورم هستند؟	۱۷
▪ آیا افزایش نرخ ارز منجر به تقویت تولید داخل و ارتقاء کیفیت تولید می شود؟	۱۹
▪ آیا رفتار دولت در ارتباط با پدیده‌ی نرخ ارز خطی است؟	۲۰
جمع بندی	۲۱

مقدمه

برای ایجاد رونق در تولید ملی و سودمندی عموم مردم از این رونق مسلماً رهیافت‌های مختلفی وجود دارد، اما با توجه به تجربیات و رخداد‌های اقتصاد ایران طی سه دهه‌ی اخیر، بی‌ثباتی در فضای اقتصاد کلان و متغیرهای کلیدی مربوط به آن می‌تواند تمامی موفقیت‌های بدست آمده در عرصه تولید و سودمندی عموم مردم از آن را در یک چشم بر هم زدنی به باد دهد. از مهم‌ترین این متغیرهای کلیدی نرخ ارز است. نرخ ارز از این منظر اهمیت دارد که اقتصاد ملی در برخی از عرصه‌های تولید وابسته به واردات است و تصمیم‌گیرندگان در انتخاب بین بازار صادراتی و بازار داخلی وابسته به نرخ ارز است. مهم‌تر اینکه، افزایش نرخ ارز به سرعت در قیمت‌های کلیه‌ی نهاده‌ها، کالاها و خدمات بازارهای کشور منعکس می‌شود

اما کاهش نرخ ارز چنین نیست. حال آنکه درآمد نیروی کار طول می کشد با تغییرات نرخ ارز خود را تعدیل کند. نتیجه‌ی این امر کاهش قدرت خرید جامعه است بویژه کسانی که ثروت چندانی ندارند. بی‌ثباتی‌های نرخ ارز زمینه‌ساز سفته‌بازی است و در این فضای غبارآلود، راه چندساله طی چند روز برای کسب ثروت طی می‌شود. در چنین فضایی انگیزه سرمایه‌گذاری در امر تولید رنگ می‌بازد، سرمایه‌های مالی ریز و درشت به سمت بازار ارز روانه می‌شود. آرام آرام پول ملی در تعیین نرخ قراردادهای و معاملات و مبادلات کم‌رنگ می‌شود و ارزش خارجی مبنای آن قرار می‌گیرد. در این حالت دیگر نظام بانکی ابزار خود برای حمایت از تولید ملی را از دست می‌دهد. نیروی کار و سرمایه‌های ملی ترجیح خواهند داد درآمد ارزی داشته باشند تا درآمد ریالی. لذا سلطه ارزش خارجی در کشور حاکم می‌شود و حتی اگر به صورت قهری از این کار مانع شود، نیروی کار و صاحبان سرمایه راه خارج را در پیش می‌گیرند. در کشورهای خارج کسب درآمد خواهند کرد و در داخل هزینه ریالی خواهند پرداخت. خلاصه آنکه بی‌ثباتی افسارگسیخته نرخ ارز نه تولید ملی باقی می‌گذارد و نه ابزار حمایتی در دست مقامات سیاست‌گذاری، اجرایی و نظارتی برای ایجاد رونق در آن. بدلیل وجود چنین پیامدهایی است که تعیین نرخ ارز همواره از چالش‌برانگیزترین مباحث نزد سیاست‌گذاران و صاحب‌نظران اقتصادی است.

افزایش نرخ ارز به عنوان یک سیاست مؤثر؟!

بسیاری صاحب‌نظران و پژوهشگران اقتصادی به افزایش نرخ ارز به عنوان یک سیاست مؤثر می‌نگرند و پایین نگه داشتن نرخ ارز توسط دولت را نكوهش می‌کنند. استدلال‌های این صاحب‌نظران عمدتاً شامل ۵ مقوله به شرح زیر است:

۱. اعتقاد بر نظریه قدرت برابری خرید در تعیین نرخ ارز: بر مبنای این نظریه با افزایش سطح عمومی قیمت‌ها در اقتصاد داخل (همچنین کاهش سطح عمومی قیمت‌ها در بازارهای جهانی)، افزایش نرخ ارز اسمی ضرورت دارد تا نرخ ارز حقیقی ثابت بماند. در این حالت، حاشیه‌ی سود صادرکنندگان حفظ می‌شود؛ چراکه با افزایش نرخ ارز، بهای تمام شده صادرات به ارز خارجی (مثلاً دلار) کاهش پیدا می‌کند. لذا افزایش صادرات با افزایش نرخ ارز امری حتمی شمرده می‌شود.
۲. پایین نگه داشتن نرخ ارز عامل تضعیف اقتصاد داخل: با پایین بودن نرخ ارز، حاشیه‌ی سود واردات افزایش پیدا کرده و اقتصاد داخل تضعیف می‌شود. به عبارت بهتر سلطه‌ی واردات بر تولید داخل یا وابستگی اقتصاد به واردات مطرح می‌شود.
۳. افزایش تصنعی ارزش پول ملی با پایین نگه داشتن نرخ ارز با هدف کنترل تورم: دولت با پایین نگه داشتن نرخ ارز سعی در کنترل تورم و افزایش رفاه عمومی دارد. این خود منجر به جهش‌های ارزی

چندسال یکبار در اقتصاد ایران می‌شود و این جهش‌ها هزینه‌های گزافی را بر اقتصاد تحمیل می‌کند.

۴. افزایش نرخ ارز به مثابه حمایت از تولید داخل: حمایت از تولید

داخل توسط دولت منجر به تولید رقابتی و با کیفیت می‌شود و در نهایت توسعه صادرات و تقویت اقتصاد از این منظر پیشنهاد می‌شود.

۵. تعیین نرخ ارز پدیده‌ی چندوجهی و غیرخطی است: نگاه دولت‌های

در ایران به پدیده تعیین نرخ ارز خطی است در حالی که پدیده‌های اقتصادی و اجتماعی به صورت حلقه وار برای خود چرخه تاثیرگذاری دارند و با سایر حلقه‌ها نیز کنش و واکنش دارند. این روابط ایجاب می‌کند که نرخ ارز در ایران افزایش یابد.

الف) در باب مقوله اول:

آیا با افزایش تورم باید نرخ ارز افزایش یابد؟ و آیا این افزایش نرخ ارز متضمن رشد صادرات است؟

در ادبیات مالیه بین الملل، اصلی وجود دارد به نام اصل مارشال - لرنر. بر اساس این اصل، با افزایش نرخ ارز زمانی تراز تجاری بهبود پیدا می‌کند که مجموع کشش های صادرات و واردات به تغییر نرخ ارز بزرگتر از واحد باشد. یعنی واردات کشور بدلیل افزایش نرخ ارز افزایش چندانی پیدا نکند اما صادرات سریعتر رشد کند؛ به عبارت بهتر، رشد صادرات بیشتر از رشد واردات باشد.

واردات سه قسم است: کالای مصرفی، سرمایه ای و واسطه ای و اولیه. کالای مصرفی حداکثر ۲۰ درصد واردات کل کشور ایران را شامل می‌شود که با افزایش نرخ ارز قیمت آنها نیز افزایش می‌یابد و بالتبع تقاضای آنها نیز تحدید می‌شود. اما بیش از ۸۰ درصد واردات کشور ایران مربوطه به کالای سرمایه و اولیه و واسطه ای است که عمدتاً در تولید بکار گرفته می‌شوند. حال باید دید چند درصد این تولیدات وابسته به واردات صادر شده و چقدر آن برای بازار داخل است. متأسفانه ترکیب صادرات ایران نشان می‌دهد عمده تولیدات مذکور در داخل کشور عرضه می‌شود. حال نرخ ارز افزایش یابد، مسلماً قیمت‌ها در داخل رشد می‌کند چون قیمت تمام شده تولیدکننده افزایش یافته است!؟

از سمت دیگر صادرات با افزایش نرخ ارز جذاب می شود اما چون قیمت ها در داخل بخاطر افزایش قیمت واردات افزایش یافته است (قیمت ها در اقتصاد زنجیر وار به هم وصل هستند)، دیگر جذابیتی برای صادرکننده وجود نخواهد داشت مگر اینکه نرخ ارز جهش کرده و قیمت ها با فاصله زمانی خود را با سطح جدید نرخ ارز تعدیل کنند. لذا در اقتصادی که واردات نسبت به صادرات از وزن بیشتری برخوردار باشد، افزایش نرخ ارز هیچ نفع میان مدت و بلندمدتی به حال بهبود تراز تجاری ندارد. البته صادرات کالاهایی که تولید آنها به واردات وابستگی چندانی ندارند همچون محصولات کشاورزی و یا محصولات تبدیلی کشاورزی با افزایش نرخ ارز افزایش خواهد یافت و البته بدلیل اینکه عرضه محصولات مذکور در اقتصاد محدود و تقاضای آنها تقریباً ثابت است، سطح قیمت این محصولات با صادرات آنها شروع به افزایش می کند و در نهایت حاشیه سود بازارهای داخلی و خارجی برای تولیدکننده برابر می شود و به همین دلیل صادرات آنها بعد از مدتی به وضعیت قبل از افزایش نرخ ارز بر می گردد.

نکته مهم: اصل مارشال لرنر برای بلندمدت است. لذا در بلندمدت افزایش نرخ ارز یا به عبارت بهتر کاهش ارزش پول ملی هیچ مزیتی برای اقتصاد ایران در پی ندارد به غیر از اینکه به صورت مصنوعی، برای چند صباحی حاشیه سود برای صادرکننده ایجاد کردیم اما به چه قیمتی؟! (طی این مدت توزیع ثروت و درآمد چه تغییری می کند؟). اگر با افزایش نرخ ارز همواره صادرات

تقویت می‌شد، همه کشورها به دفعات و با شدت‌های مختلف هر روز دست به کاهش ارزش پولی می‌زدند اما چرا اینکار را نمی‌کنند و به شدت محتاط هستند؟! یادمان باشد قیمت‌گذاری بیش از حد نرخ ارز یعنی محروم کردن کشور از سرمایه‌گذاری خارجی، فرار مغزها، مهاجرت نیروی کار، خروج سرمایه‌های مالی و ... چرا؟ چون با یکروز کار کردن با دستمزد دلاری معادل یک ماه دستمزد داخل کشور را بدست می‌آورد. کشور را انباره دانش می‌سازد، این انباره را ارزان نفروشیم. در اقتصادی که نرخ ارز آن دائما افزایش می‌یابد بسیاری از بنگاه‌هایی که هزینه‌های آنها دلاری اما درآمد آنها ریالی است تعطیل می‌شوند.

در مالیه بین الملل دو منحنی وجود دارد بنام منحنی L و S که برای تحلیل اثرات کوتاه مدت افزایش نرخ ارز بر تراز تجاری بکار می‌رود. منحنی L بیان می‌کند صادرات زمانبر است و واردات در دسترس تر. لذا با افزایش نرخ ارز واردات سریع گران می‌شود و ارزش آن افزایش می‌یابد. حال آنکه اثرات نرخ ارز بر صادرات بعد از فروش در بازارهای جهانی حاصل می‌شود. لذا انتظار بر این است که در خیلی کوتاه مدت، مثلا در عرض شش ماه یا یکسال نه تنها بهبودی در تراز تجاری مشاهده نشود بلکه این تراز منفی نیز شود. بر اساس منحنی S ، تراز تجاری مثبت در گذشته منجر به کاهش نرخ ارز امروز می‌شود و کاهش نرخ ارز امروز منجر به کاهش تراز تجاری فردا می‌شود. این سیکل همواره تکرار می‌شود لذا یکی از عوامل مهم در تعیین

نرخ ارز خود تراز تجاری است. وقتی تراز تجاری کشوری مثبت است لزومی به افزایش نرخ ارز نیست چون عرضه ارز بیشتر از تقاضای آن خواهد بود.

اما اصل برابری قدرت برابری خرید بیان می‌کند نرخ ارز در بلندمدت باید متناسب با اختلاف تورم داخل و خارج رشد کند. دقت کنیم که این یک نظریه است، و فقط رشد بهای تمام شده کالا و خدمات دو شریک تجاری را مبنا قرار داده است و هیچ نقشی به ذخایر ارزی کشورها (مازاد تراز تجاری انباشت شده) نمی‌دهد. در واقع سیاست‌گذاری ارزی مبتنی بر نظریه قدرت برابری خرید یک سیاست قاعده‌مند ناقص است و نقش بانک مرکزی کشور شبیه به چوب خشک. بهتر است بدانیم تورم را عمدتاً بانک مرکزی و عملکرد شبکه بانکی و تعامل دولت با نظام بانکی تولید می‌کند؛ حال اگر تورم داخلی افزایش یابد، در نتیجه آن نیز نرخ ارز را افزایش دهیم؛ با افزایش نرخ ارز دوباره قیمت واردات کالای سرمایه‌ای و مواد اولیه و واسطه افزایش می‌یابد. حال دوباره تورم در جامعه شکل می‌گیرد. آیا باز باید نرخ ارز را افزایش دهیم چون تورم جدید شکل گرفته؟ نتیجه می‌شود ماریپیچ نرخ ارز- تورم. چه باید کرد؟ پاسخ ساده است؛ فکری به حال تورم نکنیم مساله منحل می‌شود. بهتر است دقت کنیم اقتصاد ایران در کجای زنجیره خلق ارزش جهانی قرار دارد. این مهم تعیین می‌کند دولت برای نرخ ارز چگونه تصمیم بگیرد. یادمان باشد اقتصاد صفر و یک نیست؛ اقتصاد

علم مصالحه (Trade Off) بین تصمیمات و اهداف است. ضمن آنکه هیچ صد در صدی در علم اقتصاد وجود ندارد.

دور باطل تورم - نرخ ارز، فقیر را فقیرتر و غنی را غنی‌تر می‌کند و بدتر از آن اینکه چنین اقتصادی به بهشت سفته‌بازان و سوداگران تبدیل می‌شود و تولید محکوم به نابودی است. مسلماً نه مردم ما دنبال چنین اقتصادی هستند و نه حاکمیت و دولت.

ب) در باب مقوله دوم:

آیا پایین بودن نرخ ارز باعث سلطه واردات و تضعیف اقتصاد داخلی می‌شود؟

همه واردات وابستگی نیست، بلکه واردات سودمندهایی همچون افزایش بهره‌وری، انتقال تکنولوژی، انتقال دانش، اشتغال‌زایی، افزایش تولید ملی و ... نیز می‌تواند به دنبال داشته باشد. مثال: صنعت مرغداری کشور؛ ایران در منطقه خاورمیانه در تولید مرغ و محصولات مربوط جایگاه بی نظیری دارد. اما بدون واردات خوراک مرغ، این صنعت در کشور تعطیل می‌شود و واردکننده مرغ و تخم مرغ می‌شویم. خودمان نیز ظرفیت تولید خوراک مرغ را به دلیل محدودیت‌های موجود در عرصه کشت به حد کفاف نداریم. مثال دیگر: صنعت CNG حدود ۷۰ درصد از منظر تجهیزات مخازن CNG خودروها وابسته به چین و هند است. اما اگر واردات نمی‌کردیم و خودروها دوگانه سوز نمی‌شدند، هم مصرف بنزین خیلی قابل توجه بود و هم اینکه

گاز را در مشعل‌های میداین نفتی می‌سوزانیم بدون آنکه از آن استفاده‌ای کنیم. مثال‌هایی از این دست کم نیستند.

اختیار با ماست که چه واردات کنیم و چگونه و با چه هدف؟! نتیجه وابسته به کم و کیف تصمیم ماست. بهتر است از ظرفیت واردات استفاده کنیم اما در طول زمان جایگاه خودمان را در زنجیره خلق ارزش جهانی تعمیق دهیم.

در دنیا از صنایع نوزاد حمایت می‌کنند اما با رشد صنعت از ابزار واردات برای رقابت پذیر کردن صنعت استفاده می‌کنند. تولیدکننده اگر نتواند در زمین خود بر رقیب خارجی پیروز شود مطمئن باشیم در زمین رقیب و رقبای جهانی بازی را باخته است هر چند با حمایت نتیجه تصنعی درست کنیم. یاد بگیریم صنعتی را در اقتصاد پیرپچه بار نیاوریم که بعد از نیم قرن حمایت دولت، باید با تلسکوپ هابل دنبال نوآوری در تشکیلات این پیرپچه‌ها باشیم.

پایین بودن نرخ ارز عامل تضعیف تولید داخل نیست، افزایش قیمت نهاده‌ها و عوامل تولید که ناشی از تورم است عامل اصلی تضعیف تولید داخل است. بالا بودن نرخ سود بانکی فرصت خلق ایده و توسعه را از تولید گرفته است. بهره وری پایین فرصت رشد تولید را گرفته است. بهره وری به حرف نیست به عمل است. دولت اینجا را باید دست بگیرد. بگذارد مثالی بزنیم. وظیفه اصلی وزارت اقتصاد ترکیه بازاریابی بین‌المللی، جذب منابع مالی و تسهیل امور تجارت است. نتیجه اش می‌شود تسخیر بازار قطر،

عراق و قفقاز و حال رد پای وزارتخانه‌های ما در تسهیل این امور برای بخش خصوصی اقتصاد کشورمان کجاست؟!

اما نکته مهم‌تر آنکه بخش تولید با تورم انتظاری مشکل‌چندانی ندارد چون بر مبنای آن برنامه ریزی می‌کند. مساله اصلی تورم غیرانتظاری است که حاصل سیاست‌های مصلحتی دولت و بانک مرکزی در عرصه‌ی پولی، مالی و ارزی است. بی‌ثباتی در رویه‌ی رفتاری مقامات سیاست‌گذاری است که مانع از هر تصمیم و برنامه‌ریزی مولد بلندمدتی در اقتصاد ایران می‌شود. یعنی این بی‌ثباتی است که چشم‌انداز عاملان اقتصادی را تیره و تاریک می‌کند و عاملان اقتصادی را سوق می‌دهد به واردات بجای تولید و سفته‌بازی بجای سرمایه‌گذاری مالی مولد.

ج) در باب مقوله سوم:

آیا دولت‌ها با پایین نگه داشتن نرخ ارز در پی بالا نگه داشتن ارزش پولی و کنترل تورم هستند؟

گزاره چندان صحیح نیست. تعیین‌کننده ارزش پول ملی عملکرد بازار پول و بانک و کیفیت تعامل دولت با آن است. ارزش پول ملی را با مانده حقیقی پول (نقدینگی) می‌سنجند نه با نرخ ارز. نرخ ارز فقط پیامد است. نسبت نقدینگی به سطح عمومی قیمت‌ها نشان می‌دهد پول شما در داخل کشورتان چقدر قادر است بخرد. باید کم و کیف نقدینگی را اصلاح کرد. پایین نگه داشتن نرخ ارز مانع از افزایش تورم با منشا قیمت واردات می‌شود. در این ارتباط نظریه «گذر نرخ ارز» در اقتصاد بین‌الملل وجود دارد.

بر مبنای نظریه گذر نرخ ارز، این بنگاه وارداتی است که تصمیم می‌گیرد چند درصد از تغییرات افزایش نرخ ارز را در قیمت‌ها منعکس کند. چون وی می‌تواند قیمت داخلی واردات را افزایش ندهد و بجای آن حاشیه سود خود را کم کند. متأسفانه مطالعات تجربی نشان می‌دهد گذر نرخ ارز در ایران بزرگتر از واحد است. یعنی واردکننده بیش از صد در صد افزایش نرخ ارز را در قیمت محصولات وارداتی منعکس می‌کند. دلیل اصلی چیست؟ فضای انحصار در واردات بسیاری از محصولات دلیل این امر است. اگر واردات به سمت رقابتی شدن پیش برود یا تعداد واردکننده در تک تک محصولات افزایش یابد یا واردکننده از دولت قیمت‌پذیر باشد (در قیمت‌پذیر بودن نقش نظارت و تعزیرات تعیین کننده است). در این صورت لزومی ندارد با افزایش نرخ ارز قیمت تولیدات محصولاتی که فقط بخشی از آنها از محل واردات است به میزان افزایش نرخ ارز یا بیشتر از آن افزایش یابد. به عبارت بهتر، می‌توان نرخ ارز را افزایش داد اما رفاه مردم کم نشود یا قیمت‌ها افزایش نیابد. فقط یک جو تدبیر و همت لازم است. نتیجه آنکه اگر واردات کالاها رقابتی شود یا حداقل واردکنندگان قیمت‌پذیر باشند، پایین نگه داشتن نرخ ارز با هدف کنترل تورم ناشی از واردات موضوعیت نخواهد داشت.

د) در باب مقوله چهارم:

آیا افزایش نرخ ارز منجر به تقویت تولید داخل و ارتقاء کیفیت تولید می‌شود؟

اگر ظرفیت تولید خالی باشد آری با افزایش نرخ ارز کل اقتصاد منتفع می‌شود اما وقتی اقتصاد ما به سختی نیاز داخل را تامین می‌کند افزایش نرخ ارز ممکن است مخرب باشد بخصوص در مورد محصولات کشاورزی. مثال افزایش صادرات رب گوجه فرنگی در سال ۱۳۹۷ با افزایش نرخ ارز. از مصرف مردم زده شده و به خارج صادر شود، نتیجه می‌شود افزایش قیمت در داخل. با افزایش قیمت در داخل دوباره صادرات توجیه مالی خود را از دست می‌دهد.

با افزایش نرخ ارز نمی‌توان تولید داخل را تقویت کرد. ایجاد حاشیه‌ی سود تصنعی برای صادرکننده نه تنها به رقابت‌پذیری پایدار اقتصاد منجر نمی‌شود بلکه منجر می‌شود صادرکننده هیچ ضرورتی به افزایش نوآوری و بهبود بهره‌وری در بنگاه خود احساس نکند. حتی واردات نیز وقتی واردکننده قدرت قیمت‌گذاری بالایی دارد (چون ساختار بازار واردات انحصار کامل یا انحصار چندجانبه است)، با افزایش نرخ ارز با کاهش مواجه نمی‌شود. چاره تقویت تولید داخل، افزایش رقابت‌پذیری اقتصاد از طریق سرمایه‌گذاری در نوآوری‌ها و بهبود بهره‌وری است.

حمایت از تولید داخل یعنی بهبود فضای کسب و کار. بهبود فضای کسب و کار نیز به ثبات متغیرهای اقتصاد کلان گره خورده است. اگر

مقامات سیاست‌گذاری اقتصادی در گام اول ساختار مالی و تصمیم‌گیری خودشان را اصلاح بکنند تا منشا بسیاری از شوک‌ها و نابسامانی‌ها نشوند بزرگترین حمایت از تولید ملی است. در گام دوم ریسک‌های اقتصاد کلان را مدیریت کنند. اگر این دو اصلاح شود تورم، تلاطم‌های ارزی، تلاطم قیمت طلا و سفته‌بازی و ... حل می‌شود. مسیر توسعه هر کشوری از کاهش بی‌اعتمادی و ناطمینانی نسبت به آینده مطلوب می‌گذرد. بزرگترین گناه سیاستگذار در اقتصاد تزریق ناامیدی در جامعه است. در یک کلام، اقتصاد را امید به آینده می‌سازد و این امید را بی‌ثباتی متغیرهای اقتصاد کلان (با ایجاد تشنج در فضای کسب و کار) از بین می‌برد.

ه) در باب مقوله پنجم:

آیا رفتار دولت در ارتباط با پدیده‌ی نرخ ارز خطی است؟

رفتار دولت خطی نیست و دولت به خوبی از روابط حاکم بر کنش‌ها واکنش‌ها آگاه است، مساله این است که رفتار دولت قاعده‌مند نیست و سیاست‌ها مصلحتی اعمال می‌شود. دلیل رفتار مصلحتی دولت به شیوه‌ی ناصحیح مداخله‌ی وی در بازار ارز مربوط می‌شود و این خود نیز ناشی از محدودیت ابزاری، نظارتی و کانال‌های اثرگذاری بر بازار ارز نشات می‌گیرد و البته موضوع تضاد منافع دلیل دیگری است که مانع از سیاست‌های موثر ارزی مقام سیاست‌گذاری می‌شود.

جمع‌بندی

رکن اساسی که باید در ارتباط با تعیین نرخ ارز کشور مدنظر قرار گیرد این است که نرخ ارز تنها یک متغیر اقتصادی-مالی نیست بلکه یک متغیر سیاسی نیز است. آنچه مسلم است سطح نرخ ارزی برای اقتصاد مطلوب است که بر مبنای عوامل بنیادین آن و ریسک‌های مترتب بر این عوامل بنیادی ارزشگذاری شود. به عنوان مثال؛ تفاوت سطح قیمت‌های داخل و خارج، ذخایر خارجی کشور، تفاوت بازدهی اقتصاد داخل و خارج، تفاوت رشد درآمدهای داخلی و خارجی و ... نه تنها باید در تعیین نرخ ارز لحاظ بشوند بلکه نوسانات این متغیرها نیز که به عنوان ریسک تلقی می‌شوند در تعیین نرخ ارز دخالت داده شوند. این نوسانات و بی‌ثباتی گاه‌ها خود مهم‌تر از سطح متغیرهای بنیادین هستند. دلیل نیز مشخص است. هر چقدر فضای اقتصادی بی‌ثبات و نوسان متغیرهای اقتصادی قابل توجه باشد، چشم‌انداز تولید در چنین فضایی بسیار تاریک است و عوامل اقتصادی نسبت به آینده به شدت نااطمینانی دارند، لذا آنها ترجیح می‌دهند سرمایه‌ی خود را در فعالیت‌های مولد بکار نگیرند و برای حفظ ارزش سرمایه مالی و کسب سود به خرید ارز، طلا، مسکن و ... روی می‌آورند و خواسته و ناخواسته فضای سفته‌بازی در بازارهای مالی مذکور حاکم می‌شود.

ارزشگذاری بیش از حد یا کمتر از حد نرخ ارز نسبت به نرخ ارز تعادلی، هر دو به حال اقتصاد مضر است. بالفرض مثال اگر دولت‌ها اصرار بر یک نرخ ارز پایین تر از سطح تعادلی داشته باشند، این موضوع منجر به

تخلیه ذخایر خارجی (ارز، طلا و ...) کشورها می‌شود، تعهدات دولتی را بابت مابه‌التفاوت نرخ ارز بازار رسمی و غیررسمی افزایش می‌دهد، تورم در آینده نیز پیامد دیگر این سیاست است. این پیامدها خود منجر به افزایش ریسک حاکمیت شده و نرخ ارز در بازار آزاد حالت افزایشی به خود می‌گیرد. ارزش گذاری بیش از حد نرخ ارز نیز منجر به خروج عوامل تولید اعم از نیروی کار، سرمایه انسانی، فیزیکی، مالی و ... می‌شود، چراکه درآمد این عوامل در خارج از کشور نسبت به فعالیت در داخل کشور بر حسب ارزش ریالی به مراتب بیشتر و بهتر خواهد بود. خروج عوامل تولید از کشور، اقتصاد داخلی را بیشتر تضعیف می‌کند و واردات را بر اقتصاد بیشتر مسلط می‌کند. ضمن آنکه چنین خروجی خود باعث افزایش تقاضای ارز در بازار شده و بیشتر نرخ ارز را با افزایش مواجه می‌سازد.

اگر بدنبال بهبود صادرات و کاهش واردات و همچنین افزایش اندازه یک اقتصاد هستیم، راهکار افزایش نوآوری و بهره‌وری در کسب و کارها است. ثبات متغیرهای اقتصاد کلان مالی همچون نرخ ارز، سطح عمومی قیمت‌ها، تورم، نرخ بازده بدون ریسک اقتصاد، ارزش پول ملی و ... لازمه بهبود فضای کسب و کار است. بهتر است از مقامات سیاستگذاری اقتصاد کلان، ثبات مالی و ثبات فعالیت‌های اقتصادی به همراه تسهیل رویه‌ها و فرآیند و بهبود نظارت مطالبه شود تا تغییر و نوسان متغیرهای کلیدی و پیشرو اقتصاد کلان.

آنچه عمدتاً منجر به تفاوت نگرش‌ها در ارتباط با افزایش نرخ ارز و یا پایین نگه داشتن آن شده است، مقوله تورم داخلی است. موافقان افزایش نرخ ارز مطرح می‌کنند که با افزایش تورم باید نرخ ارز افزایش یابد و مخالفان این رویه نیز مطرح می‌کنند که افزایش نرخ ارز خود منجر به افزایش تورم می‌شود. هر دو تحلیل صحیح است اما هر دو گروه این مساله را نادیده می‌گیرند که تورم داخلی عمدتاً ریشه در عملکرد بخش پولی و بانکی کشور و تعامل دولت با این بخش دارد. لذا اگر اصلاح ساختاری و بنیادین در مقوله مذکور صورت گیرد، تورم و بی‌ثباتی قیمت‌ها و نرخ‌ها با منشا مزبور کاهش پیدا می‌کند و تنازع بین دو گروه نیز موضوعیت خود را از دست می‌دهد.

